

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

فرمودند که ما در این بحث ثمره ضد باید به دنبال تصحیح این فعل عبادی از راه قصد ملاک باشیم. و از نظر کبری اشکالی در مسأله نیست یعنی به نحو کبری کلی اگر در يك عملي مکلف قصد ملاک و قصد محبوبیت ذاتی عمل را داشته باشد، همین مقدار در عبادیت عمل کافی است، لکن بحث در صغرای مطلب است که در این فرضی که نماز با ازاله تراحم پیدا کرده است و ما قائل می شویم به اینکه امر به شيء مقتضی نهی از ضد خاص نیست.

شیخ بهائی فرمودند که همین که این ضد امر ندارد، انجامش باطل است. ولی دیگران گفتند که این ضد گرچه امر ندارد اما ما می توانیم قصد ملاک کنیم. بحث در این است که ما چگونه استکشاف بکنیم ملاک را در این ضد عبادی، یعنی در اینجا يك بحث صغروی مطرح است. عرض کردیم که مجموعاً سه راه برای استکشاف ملاک ذکر شده است:

راه اول راهی بود که مرحوم آخوند مطرح فرمودند و امام (رض) هم به حسب ظاهر این راه را قبول فرمودند اما مرحوم آقای خوئی و تلامذه ایشان در این مطلب مناقشه فرمودند که بحثش به طور مفصل گذشت.

فرق بین تراحم و تعارض

نکته ای که برای تکمیل بحث دیروز باید عرض شود این است که در ما نحن فیه تراحم بین الامرین است. یعنی ما بعداً در همین بحث ضد يك بحثی داریم که بحث بسیار مهم و پرفائده ای است و آن این است که گاهی اوقات دو حکم با یکدیگر تعارض دارند که می گوئیم تعارض الحکمین؛ و گاهی اوقات دو حکم با یکدیگر تراحم دارند.

تراحم یعنی بین این دوتا حکم از نظر امتثال تراحم وجود دارد، ولی تعارض تنافی دو حکم در مقام جعل می باشد؛ یعنی مثلاً اگر يك روایتی بیايد که در روز جمعه نماز جمعه واجب است و يك روایت دیگر بیايد که نماز ظهر واجب است! در اینجا می گوئیم یقین داریم که هر دو حکم از شارع صادر نشده است؛ یعنی در مقام جعل یکی از اینها صادر شده است. بنابراین تنافی و تکاذب بین این دو روایت هست به حسب جعل.

در تراحم به حسب مقام جعل، تنافی بین اینها نیست؛ بلکه تنافی و تراحم به حسب مقام امتثال است؛ لکن تنافی بین الحکمین است؛ یعنی این دوتا حکم با یکدیگر تراحم دارند به حسب مقام امتثال، به این معنی که خود بین این دوتا فعل هیچ تکاذب و تنافی وجود ندارد و لذا در يك موردی در همین بحث انفاذ غریق این را مطرح می کنند که اگر يك شخصي قدرت دارد که هر دو غریق را نجات بدهد (حالا تصادفاً این قدرت را پیدا کرد) امتثال هر دو تحقق پیدا می کند.

آنچه ما دیروز در دفاع از مرحوم آخوند بیان کردیم این است که ایشان می خواهد بفرماید که مزاحمت، آن مقداری که تأثیر

دارد این است که می‌آید امر فعلی متوجه صلاه را از فعلیت ساقط می‌کند، اما زائد بر این که بخواید در خود فعل صلاه يك مبغوضیتی و مفسده‌ای ایجاد کند، تزامم این خاصیت را ندارد.

اگر متعلق تزامم خود دوتا فعل بود می‌گفتیم که این دوتا فعل تزامم دارند و در اینجا وقتی که شارع می‌گوید که باید ازاله نجاست کنید معنایش این است که فعل دیگر دارای ملاك محبوبیت نیست. (البته ممکن است که نسبت به فرمایش مرحوم آخوند يك تعلیقه کوچکی وارد کرد و آن این است که ممکن است که يك فعلی ملاك محبوبیت درش نباشد، لکن مبغوضیت هم درش نباشد مثل افعال مباحه، بنابراین به صرف اینکه ما بگوییم مزاحمت مبغوضیت ایجاد نمی‌کند، دلیل بر این نیست که پس حتما ملاك محبوبیت را دارا هست، و آن را باید از راه دیگر که دیروز هم آن راه را بیان کردیم و گفتیم که وقتی امر می‌آید تعلق پیدا می‌کند و ما کشف از این می‌کنیم که عمل از قبل دارای ملاك بوده و ما از آن بی‌خبر بودیم و شارع وقتی امر خودش را متوجه صلاه کرد ما کشف از ملاك می‌کنیم، آن هم ملاك ذاتی خود عمل.

راه دوم: راه دوم برای استکشاف ملاك، راهی است که جماعتی از متأخرین از اصولیین به این قائل شده‌اند و آن این است که (ما در این راه دوم ابتداءً مطلب را بنحو کلی باید توضیح بدهیم و بعد این را در ما نحن فیه تطبیق بکنیم) در این راه دوم از این قاعده استفاده کرده‌اند که اگر يك کلامی حجیت خودش را نسبت به مدلول مطابقی از دست داد این ملازمه ندارد با این که نسبت به مدلول التزامی هم حجیت خودش را از دست بدهد.

اگر ما کلامی داشته باشیم و این کلام ما ظهور در يك مدلول مطابقی دارد و ظهور در يك مدلول التزامی، حالا به يك دلیلی آمدم گفتیم که این کلام نسبت به مدلول مطابقی حجیت ندارد. مثلاً این قاعده (که در خیلی جاهای فقه مورد استفاده قرار می‌گیرد البته برای آنهایی که این قاعده را قبول دارند)، که روایتی از امام معصوم صادر شده است که این روایت مدلول مطابقی اش مخالف با اجماع است و مخالف با ضرورت است و این مخالفت با اجماع و ضرورت سبب می‌شود این روایت در مدلول مطابقی حجیت خودش را از دست بدهد. حالا اگر این روایت يك مدلول التزامی داشته باشد جماعتی از متأخرین قائل هستند که حجیت نسبت به مدلول التزامی باقی می‌ماند.

در توضیح این قاعده ما باید اینطور بیان بکنیم که مدلول التزامی در اصل تحقق، ثبوتاً تابع مدلول مطابقی است و تا مدلول مطابقی اثبات نشود مدلول التزامی در کار نیست. اما از نظر مقام حجیت و اعتبار بین اینها ما می‌توانیم تفکیک قائل بشویم یعنی از نظر اعتبار و حدوث نمی‌شود که لفظ، مدلول مطابقی نداشته باشد و بگوییم که مدلول التزامی دارد! این امکان ندارد اما از نظر حجیت و اعتبار ما می‌توانیم بین این دوتا تفکیک کنیم و بگوییم که ممکن است کلامی و روایتی و حتی لفظی ظهورش در مدلول مطابقی از بین برود و حجت نباشد اما در مدلول التزامی حجیت او باقی باشد. برای اثبات این مطلب يك دلیل اقامه شده و يك تشبیه:

دلیل این است که کلام وقتی دارای مدلول مطابقی و التزامی است، این معنایش این است که دو تا ظهور دارد یعنی شما وقتی که می‌گویید يك کلامی «يدل علي كذا بالدلاله المطابقه»، این يدل، یعنی ظاهراً في هذا المعني، و «يدل علي كذا بالدلاله الالتزاميه»، یعنی ظاهر في مدلول الالتزامي.

پس مدلول مطابقی يك ظهور مستقل است و مدلول التزامی هم يك ظهور مستقل دیگری است؛ سپس می‌گویند که حالا اگر ما دلیل داشتیم بر این که از ظاهر اول باید رفع ید کنیم، یعنی بگوییم که کل ظاهر حجه شامل آن مدلول مطابقی نمی‌شود، اگر دلیل قائم شد بر اینکه لفظ ظهورش در مدلول مطابقی حجیت ندارد چرا در اینجا حجیت ظهور دوم از بین برود؟!

گویا مثلاً ما دوتا روایت داشته باشیم و يك دلیلی بیاید بگوید که این روایت حجیت ندارد این سبب نمی‌شود که ظهور و حجیت روایت دوم از بین برود. پس دلیل این شد که اینها دو تا ظهور هستند و رفع ید از یکی ملازمه ندارد که از ظهور دوم هم رفع ید کنیم.

اما تشبیه این است که گفته اند ما دلالت التزامی را به دلالت تضمینی تشبیه می کنیم و در دلالت تضمینی مورد اجماع هست که اگر لفظ ظهور خودش را در دلالت مطابقی از دست داد و حجیتش را از دست داد، دلالتش در دلالت تضمینی باقی است. مثلاً مولا فرموده است که اکرم عشرة من العلماء، بعد همین مولا بپاید سه نفر از اینها را تخصیص بزند و بگوید که لاتکرم زیدا، بکرا و عمرو العالم، در اینجا آن عشرة من العلماء حجیت ظهور مطابقی اش از بین می رود و ده عالم دیگر واجب الاکرام نیست. اما نسبت به آن هفت تایی باقی مانده بعد از تخصیص (همه قائلند که) حجیتش باقی است. پس همانطوری که با از بین رفتن حجیت مدلول مطابقی حجیت مدلول تضمینی از بین نمی رود هکذا در مدلول الزامی هم باید همین طور حرف بزنیم.

تطبیق قاعده بر مانحن فیه

سپس قائلین به این قاعده این را در مانحن فیه پیاده کرده اند و گفته اند وقتی مولا فرموده **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ**، این به دلالت مطابقیه دلالت بر وجوب دارد، آنهم علی الاطلاق (یعنی این وجوب صلاه اختصاص به یک حصه خاص و به یک فردی بنام فرد مقدور ندارد) و مدلول التزامی این امر این است که تمام مصادیق صلاه دارای ملاک می باشد چون وقتی مولا می گوید **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** عقل می گوید که حالا هر مصداقی از مصادیق صلاه را انجام بدهی امتثال کردی.

مثلاً نماز را می توانی در مسجد بخوانی در منزل بخوانی، اول وقت بخوانی آخر وقت بخوانی و ... یعنی عقل ما را مخیر می کند و لذا می گویند که تخییر، تخییر عقلی است، و اگر عقل گفت که با هر فردی امتثال تحقق پیدا می کند و معنایش این است که در هر فردی ملاک وجود دارد. پس **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** به دلالت التزامی دلالت دارد بر وجود ملاک در هر فردی از افراد صلاه.

بنابراین به دلالت مطابقی دلالت بر وجوب دارد به نحو مطلق، و به دلالت التزامی، دلالت بر ملاک در مصادیقش دارد. حالا یک دلیلی و مسأله ای مثل مزاحمت می آید وجوب فعلی صلاه را مقید می کند به غیر فرد مزاحمت و مثلاً می گوید که وقتی داخل مسجد شدی و مسجد نجس بود و ازاله نجاست بر تو به نحو فوری واجب بود، آن فرد از صلاه که مزاحم با این ازاله نجاست می باشد، امر به نحو فعلی متوجه او نیست.

بنابراین مزاحمت می آید مدلول مطابقی را از بین می برد، یعنی مدلول مطابقی از اول یک وجوب علی الاطلاق بود. مزاحمت می آید این وجوب علی الاطلاق را از بین می برد و می گوید که در فرض مزاحمت دیگر صلاه وجوب فعلی ندارد. لکن مدلول التزامی از بین نمی رود. یعنی ما که گفتیم **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** دلالت بر وجود ملاک در تمام مصادیق صلاه دارد به نحو دلالت التزامیه و مزاحمت فقط دلالت التزامی را از بین برده اما مدلول التزامی باقی است و اگر گفتیم که مدلول التزامی باقی است یعنی این فرد از صلاه که مزاحم با ازاله است این هم مانند بقیه افراد دارای ملاک است و در این صورت مدعای ما ثابت می شود چون ما دنبال این بودیم که یک راهی پیدا کنیم که اگر کسی ازاله را ترک کرد و به جای آن نماز خواند به قصد ملاکی که در نماز است، در اینجا نماز این شخص صحیح است و راه استکشاف نماز هم همین راهی بود که عرض شد.

نتیجه راه دوم

مجموعاً از این مطالبی که در این مانحن فیه عرض شد، چهار مطلب نتیجه گیری می شود:

1. مطلب اول این است که ما از این بیان نتیجه گرفتیم (حالا جدای از اینکه آیا این مطلب درست یا نه)، که مدلول التزامی حدوثاً تابع مدلول مطابقی هست اما بقاء تابع مدلول مطابقی نیست.

2. نتیجه دوم این است که در مانحن فیه ملاک در آن قدر جامع وجود دارد و قدر جامع هم در اینجا به هر فرضی که تحقق پیدا بکند در آن فرض هم ملاک وجود دارد.

3. نتیجه سوم این شد که در ما نحن فیه مزاحمت می آید و وجوب را که مدلول مطابقی است از بین می برد و وجوب را مختص به حصه مقدوره (یعنی آن افرادی از نماز که عنوان مزاحمت با ازاله را ندارد) می کند.

4. از این مطالب گذشته روشن می شود که ملاک تابع اراده استعمالیه و انشائیه است و تابع اراده جدیه نیست.

توضیح این مطلب چهارم این است که ما در آن بحثی که مفصل در مقدمات علم اصول گفتیم که آیا دلالت تابع اراده هست یا نه؟ در آنجا عرض کردیم که همه آمده اند گفته اند دلالت تصوریه تابع اراده نیست و دلالت تصدیقیه تابع اراده است.

سپس گفته اند که در هر دلالت تصدیقی ما یک اراده استعمالی داریم و یک اراده جدی، مثلاً من الان که می خواهم به شما خبر بدهم که زید آمد، باید یک اراده استعمالی داشته باشم (که به این اراده انشائی هم گفته می شود)، و یک اراده اراده جدیه هم باید داشته باشم به این معنی که می خواهم تصدیق بکنم و بگویم که من یقین دارم که بین زید و آمدن این نسبت قطعی وجود دارد؛ بنابراین اراده جدیه در آنجایی است که معنی و مدلول جدا و قطعاً متعلق برای مقصود متکلم باشد.

مثلاً در باب مزاح، اراده استعمالی وجود دارد لکن اراده جدی وجود ندارد. در مانحن فیه می خواهیم بگوییم که مدلول مطابقی تابع اراده جدیه است، یعنی مولا آنچه که مقصودش بوده و واقعاً متعلق اراده او بوده، وجود همه افراد و همه مصادیق نبوده، اما ملاک تابع اراده استعمالیه است (البته نمی خواهیم بگوییم که این حرف دست است یا نه). یعنی نتیجه این نظریه و کسانی که قائل می شوند به تفکیک در حجت بین مدلول مطابقی و التزامی، نتیجه این تفکیک این است که مدلول التزامی به صرف اراده استعمالیه و انشائیه تحقق پیدا می کند و این مولا تا گفت **أَقِمْوا الصَّلَاةَ**، در همه مصادیق صلاهی یعنی در آن قدر جامع ملاک وجود دارد. پس مدلول مطابقی تابع للاراده الجدیه اما مدلول التزامی تابع اراده استعمالیه است.

نظر مرحوم خوئی: مرحوم آقای خوئی در محاضرات (ج 3، ص 74) این قاعده را انکار کرده اند و چند جواب نقضی داده اند و هم جواب حلی، که اینها را بعداً عرض می کنیم.

نکته اخلاقی

توجه داشته باشید که در کنار کارهای علمی ما باید دنبال مسائل اخلاقی و تهذیب باشیم و بخواهیم که این بحثهای علمی در اعمال ما هم اثر عمیقی بگذارد. و اگر این بحث های ما در عبادت ما، در رفتار ما با خانواده و اجتماع تغییر مثبت گذاشت این خیلی ارزش دارد چون ما صرفاً دنبال این نیستیم که یک سری اصطلاحات یاد بگیریم بلکه ما در مسائل علمی باید دائماً توجه داشته باشیم که عالم مطلق خداوند تبارک و تعالی است و آنچه که ما در اختیار داریم اگر تعبیر به ذره هم بکنیم باز تعبیر خیلی ناتمامی هست.

و به مناسبت نیمه شعبان هم این را عرض بکنم و شما هم بررسی بکنید که دین در عصر ظهور چه خصوصیات دارد؟ (و من هم یک وقتی یک مقاله تحت همین مضمون نوشتم و در یکی از این مجلات چاپ شد) چون ما توی روایات متعدد داریم که در قبل از زمان ظهور تمام مردم و علماء دو حرف از علم در اختیارشان قرار داده شده و بیست حرف دیگر از علم باقی مانده که در آن زمان مطرح می شود!!

بنابراین ما باید توجه داشته باشیم به معذوریت و حقارت خودمان و واقعاً همانطوری که در دعاهای امام سجاد(ع) هست است این هنر را داشته باشیم که دائماً خودمان را نسبت به خداوند بدهکار بدانیم و دائماً خودمان را در مقابل خداوند مقصر بدانیم!

ولی متأسفانه ما گاهی اوقات از صبح تا غروب ممکن است به دنبال مسائل علمی باشیم و اصلاً از یاد خدا غافل باشیم! و باید انسان دائماً این دغدغه را داشته باشد که هر آنی مقصر بودن خودش را نسبت به خداوند بیشتر بداند و به این مقام برسد و از خداوند باید بخواهید که این حالت را در قلب و جود ما قرار بدهد. و اگر این حالت بوجود بیاید ما خیلی از راه را طی کرده ایم ولو اینکه بعد از این هم مراحل فراوانی وجود دارد.

البته این حالت بر اثر این بحثها هم بوجود می آید. موعظه برای مردم عوام تأثیرات فراوانی دارد. ولی این تأثیری در توجه و

اعتقاد آنها نسبت به ضعف خودشان و قدرت خداوند نمی کند. اما مشکلات و مباحث دقیق علمی باید این خاصیت را داشته باشد که هر قدمی دائماً ما را متوجه قدرت خدا و ضعف خودمان، عزمت خدا و حقارت خودمان، عزت خدا و ذلت خودمان در مقابل خداوند بکند.